



## تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی هفتاد و ششم؛ دوشنبه ۱۳۹۲/۱/۱۹

### وجه دوم

وجه دیگری که مرحوم شیخ رحمته الله و دیگران به آن اعتماد کرده‌اند - و به نظر می‌آید دلیل تامی باشد - مبتنی بر مقدمه‌ای است و آن این‌که:

یکی از قواعد پذیرفته شده در باب جهاد آن است که غنائم مأخوذ در جهاد با کفار اگر مشتمل بر اموال مسلمانی اعم از منقول یا غیر منقول باشد که کفار با دزدی یا حمله یا ... بر آن سیطره پیدا کرده بودند، آن اموال به صاحب اصلی‌اش باز گردانده می‌شود.<sup>۱</sup>

طبق این مقدمه می‌گوییم: از آن‌جا که تمام اراضی موات - چه در قلمرو کفار باشد و چه در قلمرو اسلام - ملک امام علیه السلام می‌باشد، پس باید بعد از فتح نیز به امام علیه السلام برگردانده شود؛ چون امام علیه السلام مالک اصلی آن اراضی می‌باشند. در نتیجه فقط اراضی محیة حال الفتح ملک مسلمین شده و ارض خراجی می‌شود؛ زیرا زمین‌های محیة طبق قاعده‌ی «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ» ملک کفار بوده و با فتح عنوةً به ملکیت مسلمانان درمی‌آید و ارض خراجی می‌شود، اما زمین‌های موات هم‌چنان در ملکیت امام علیه السلام باقی می‌ماند.<sup>۲</sup>

---

۱. اگر کفار فرزندان مسلمان را به عنوان عبید و اِماء گرفته باشند، بعد از این‌که آزاد شدند به پدر و مادرشان برگردانده می‌شوند. سایر اموال مسلمانان نیز همین حکم را دارد و به صاحب اصلی‌اش بازگردانده می‌شود. بعضی این را نیز قید کرده‌اند که اگر بعد از تقسیم، کسی مال خود را در بین غنائم پیدا کرد و آن را از غنم گرفت، باید ثمن آن از بیت المال به غنم پرداخت شود. به هر حال ظاهراً در این مسأله اختلافی نیست که مال مغضوب از مسلمان به خود مسلمان بازگردانده می‌شود یا حداقل ثمنش به او پرداخت می‌شود.

۲. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۲۴۷:

## وجه سوم

در مورد اراضی موات مفتوح العنوه دو دسته روایت وجود دارد. یک دسته بیان می‌کند «ما اخذ بالسيف فللمسلمين» که بالاطلاق شامل اراضی موات مفتوح العنوه نیز می‌شود. دسته‌ی دیگر بیان می‌کند «كل ارض ميتة للامام» که بالعموم شامل اراضی موات مفتوح العنوه می‌شود، بنابراین نسبت این دو دسته روایات عموم و خصوص من وجه است و در ماده‌ی اجتماع یعنی ارض موات مفتوح العنوه تعارض می‌کنند.

حال اگر در تعارض مطلق با عام وضعی، مبنای تقدّم عام وضعی بر مطلق را بپذیریم<sup>۱</sup>، روشن است که اراضی موات مفتوح العنوه ملک امام علیه السلام خواهد بود؛ نه جمیع مسلمین؛ زیرا شمول روایات دالّ بر «ما اخذ بالسيف فللمسلمين» نسبت به اراضی موات به نحو اطلاق است، ولی شمول روایات دالّ بر «كل ارض ميتة للامام» نسبت به اراضی موات مفتوح العنوه به نحو عموم است. اما اگر عند التعارض مبنای تقدم عام وضعی بر مطلق را نپذیریم، این دو دسته روایات در ماده‌ی اجتماع با هم تعارض و تساقط می‌کنند و باید به عام فوق رجوع کرد که عام فوق در این جا روایاتی است که بیان می‌کند «الارض كلها للامام»؛ در نتیجه در این صورت نیز ثابت می‌شود ارض موات مفتوح العنوه ملک امام علیه السلام می‌باشد؛ نه جمیع مسلمین.

این‌ها ادله‌ی قول مشهور بود که اثبات می‌کند در خراجی بودن زمین شرط است محیة حال الفتح باشد. ولی بعض مشایخ ما علیهم السلام عکس قول مشهور قائل شده و فرموده است: در خراجی بودن زمین این شرط لازم نیست، بلکه موات مفتوح العنوه نیز متعلق به جمیع مسلمین بوده و اگر کسی آن را احیاء کرد باید خراج زمین را بپردازد.

### استدلال بعض المشایخ بر عدم لزوم محیة بودن زمین حال الفتح

الثالث: أن يثبت كون الأرض المفتوحة عنوة بإذن الإمام علیه السلام محیة حال الفتح، لتدخل في الغنائم و يخرج منها الخمس أولاً على المشهور و يبقى الباقي للمسلمين، فإن كانت حينئذ مواتاً كانت للإمام، كما هو المشهور، بل المتفق عليه، على الظاهر المصرح به عن الكفاية و محكى التذكرة و يقتضيه إطلاق الإجماعات المحكيّة على أن الموات من الأنفال؛ لإطلاق الأخبار الدالّة على أن الموات بقول مطلق له علیه السلام. و لا يعارضها إطلاق الإجماعات و الأخبار الدالّة على أن المفتوحة عنوة للمسلمين؛ لأنّ موارد الإجماعات هي الأرض المغنومة من الكفار كسائر الغنائم التي يملكونها منهم و يجب فيها الخمس و ليس الموات من أموالهم، و إنّما هي مال الإمام. و لو فرض جريان أيديهم عليه كان بحكم المغصوب لا يعدّ في الغنيمّة، و ظاهر الأخبار خصوص المحیة، مع أنّ الظاهر عدم الخلاف.

۱. زیرا دلالت اطلاق مبتنی بر مقدمات حکمت است که عدم بیان بر خلاف، از آن جمله است و چون عام وضعی بیان محسوب می‌شود، پس مانع انعقاد اطلاق می‌شود.

## ۱. صحیحہ ی حلبی:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ  
مُسْكَانَ عَنِ مُحَمَّدِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ السَّوَادِ<sup>۱</sup> مَا مَنَزَلَتْهُ؟ فَقَالَ: هُوَ  
لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ لِمَنْ هُوَ الْيَوْمَ وَ لِمَنْ يَدْخُلُ فِي الْإِسْلَامِ بَعْدَ الْيَوْمِ وَ لِمَنْ لَمْ يُخْلَقْ بَعْدُ  
فَقُلْتُ: الشَّرَاءُ مِنَ الدَّهَاقِينَ؟ قَالَ: لَأَ يَصْلُحُ إِلَّا أَنْ تُشْتَرَى مِنْهُمْ عَلَى أَنْ يُصَيِّرَهَا  
لِلْمُسْلِمِينَ فَإِذَا شَاءَ وَلِيُّ الْأَمْرِ أَنْ يَأْخُذَهَا أَخْذَهَا قُلْتُ: فَإِنْ أَخْذَهَا مِنْهُ؟ قَالَ: يَرُدُّ عَلَيْهِ  
رَأْسَ مَالِهِ وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْ غَلَّتِهَا بِمَا عَمِلَ<sup>۲</sup>.

این روایت بیان می کند که جمیع ارض عراق - چه معمور باشد و چه موات - متعلق به جمیع مسلمین می باشد. بنابراین باید بگوییم اراضی موات حال الفتح نیز متعلق به جمیع مسلمین است و اگر کسی آن را احیاء کرد باید خراجش را پردازد.<sup>۳</sup>

## نقد استدلال به صحیحہ ی حلبی

استدلال به این روایت ناتمام است زیرا:

۱. بیان کردیم مقصود از سواد، ارض عراق است؛ چون وقتی عرب‌ها از عربستان وارد ارض عراق شدند، چنین منطقه‌ی سرسبزی را ندیده بودند به همین دلیل به خاطر سرسبزی فراوان منطقه به آن سواد اطلاق کردند، سرزمین عراق دارای آب و هوای گرم و مرطوب است و دارای دو رود بزرگ دجله و فرات است که بسیاری از مناطق عراق را می تواند سیراب کنند. زمین‌های آن، زمین‌های مرغوب و حاصل خیز است و لذا همیشه سرسبز است. به همین خاطر بهائیم سائمه در آن جا می تواند باشد چون در تمام فصول سال می تواند به چرا برود به خلاف ایران که به قول شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمته الله «فلا زكاة في بهائم إيران و لآخراسان»:

✓ كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، ج ۴، ص ۱۷۱:

فالسائمة هي المرسله في مرعاها، مقابل المعلوفة. و المعتبر فيه صدق السوم عرفاً، فلا يقدح فيه علف اليوم و اليومين، فضلاً عن الساعة و الساعتين. فلا زكاة فيما يُعلف ليلاً مثلاً و يسوم نهاراً، و لا فيما يمضى عليه الشهران و الثلاثة مثلاً معلوفاً، فلا زكاة في بهائم إيران و لا خراسان و لا أذربيجان إلا ما شدّ و ندر منها، لأنّها تعلق الشهرين و الثلاثة لا تخرج إلى المرعى.

۲. وسائل الشريعة، ج ۱۷، کتاب التجارة، ابواب عقد البيع، باب ۲۱، ح ۴، ص ۳۶۹ و تهذيب الاحكام، ج ۷، ص ۱۴۷.

۳. إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب، ج ۱، ص ۳۸۰:

أقول: لم يظهر مما ورد في كون المفتوحة عنوة ملك المسلمين أن الداخل في ملكهم ما كان لأشخاص الكفار، بل يعم الأراضي التي كانت في أيديهم من المعمورة و المخروبة، فلاحظ صحیحة محمد الحلبي المتقدمة الواردة في أرض السواد، بل مقتضى تقييد الأرض الخربة - في موقفة إسحاق بن عمار المتقدمة بما لم يوجف عليه بخيل و لا ركاب - عدم جريان حكم الأنفال على الخربة التي أوجف عليها بالخيل، حيث انها واردة في مقام تحديدها.

اولاً: مراد روایت، سواد عراق است؛ نه تمام عراق، و سواد به آن بخش‌هایی اطلاق می‌شده که سرسبز بوده است. چنان‌که از بعض کتب لغت استفاده می‌شود.

ثانیاً: به قرینه‌ی ذیل که می‌فرماید: «فَقُلْتُ: الشَّرَاءُ مِنَ الدَّهَاقِينِ؟ قَالَ: لَا يَصْلُحُ إِلَّا أَنْ تُشْتَرَى مِنْهُمْ عَلَى أَنْ يُصَيِّرَهَا لِلْمُسْلِمِينَ فَإِذَا شَاءَ وَلِيُّ الْأَمْرِ أَنْ يَأْخُذَهَا أَخَذَهَا...» مراد، آن زمین‌هایی است که فایده و اثری داشته و خراج از آن اخذ می‌شده است، و شامل بیابان و یا نیزارهای بی‌فایده‌ای که اگر کسی بخواهد آن را احیاء کند چه بسا زحمتش از آباد کردن بیابان بیشتر است نمی‌شود.

## ۲. موثقه‌ی اسحاق بن عمار:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ: هِيَ الْقَرَى الَّتِي قَدْ خَرِبَتْ وَانْجَلَى أَهْلُهَا فَهِيَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ مَا كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ الْخَرِبَةِ<sup>۱</sup> لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا وَ مَنْ مَاتَ وَ كَيْسَ لَهُ مَوْلَى فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ<sup>۲</sup>.

اسحاق بن عمار می‌گوید: از محضر امام صادق عليه السلام درباره‌ی انفال سؤال کردم، فرمودند: آن قریه‌هایی که خراب شده و اهلس کوچ کرده‌اند، متعلق به خدا و رسولش است و آنچه متعلق به ملوک بوده، مال امام عليه السلام است. و زمین‌های خرابه‌ای که ایجاف خیل و رکاب بر آن نشده و هر زمینی که صاحب ندارد و معادن از زمین‌ها و اموال کسی که بمیرد و مولایی نداشته باشد همه از انفال است.

در این روایت یکی از مصادیق انفال، ارض خرابه‌ای که «لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ» شمرده شده، پس معلوم می‌شود ارض خرابه‌ای که ایجاف خیل و رکاب در آن شده، از انفال نبوده و در نتیجه متعلق به جمیع مسلمین می‌باشد.

## نقد

۱. در مصدر و بحار الانوار که دو جا از تفسیر القمی نقل کرده به صورت «و ما کان من ارض الجزیه» دارد، ولی در تفسیر الصافی، البرهان فی تفسیر القرآن، تفسیر نور الثقلین و تفسیر کنز الدقائق به صورت «و ما کان من ارض خربه» از تفسیر القمی نقل کرده‌اند.  
۲. وسائل الشیعه، ج ۹، کتاب الخمس، أبواب الانفال و ما یختص بالامام، باب ۱، ح ۲۰، ص ۵۳۱ و تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵۴.

استدلال به این روایت نیز ناتمام است؛ زیرا این روایت نسخه بدلی دارد که به جای «مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ الْخَرِبَةِ»، «مَا كَانَ مِنَ أَرْضِ الْجَزِيَةِ» نقل شده است که در این صورت معنای روایت این می‌شود: زمین‌های اهل جزیه که بدون ایجاف خیل و رکاب فتح شده [و کفار در آن ساکنند و جزیه می‌پردازند] متعلق به امام عليه السلام می‌باشد.

مؤید این مطلب است این که در صدر روایت «خربه» را مطرح کردند و فرمودند: قریه‌های مخروبه‌ای که اهلش انجلاء کرده از انفال است، بنابراین مناسب آن است که بگوییم در ذیل، ارض الجزیه است؛ نه الارض الخربة.

علاوه بر آن که در مورد قابل اعتماد بودن نسخه‌های موجود تفسیر القمی کلام است، به همین خاطر نمی‌دانیم نسخه‌ای که در دست صاحب وسائل بوده نیز قابل اعتماد بوده است یا خیر؟

بنابراین ادله‌ی عدم لزوم محیة بودن حال الفتح در خراجی بودن زمین تمام نیست و طبق ادله‌ای که بیان شد، شرطیت محیة بودن حال الفتح برای خراجی بودن زمین، شرعاً ثابت می‌شود.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی